

دلیل که نمایندگان مجلس و نیز سناتورها و شاه، از دشمنی علنی مردم با خود هراس داشتند. انگلیس در تیر ۱۳۳۱ تلاش دیگری کرد، آنها با تأیید و پشتیبانی آمریکا، به شاه و حامیانش در دو مجلس فشار آوردند تا نخست‌وزیری را به احمد قوام بپسارند، سیاستمدار با سابقه‌ای که سال‌های مدید مخالف سیاست خارجی مصدق بود.

اما کل نقشه، به سرعت به یک افتضاح خونین معروف به واقعه سی تیر تبدیل شد. مصدق با پناه بردن به مردم، مدعی شد که صنعت نفت در شرف بازگرداندن شدن به انگلیس است و اینکه شاه با سوء استفاده از نیروهای مسلح در سیاست دخالت می‌کند. او با نقل از قانون اساسی استدلال کرد که شاه باید سلطنت کند، نه حکومت و اینکه نخست‌وزیر باید قدرت نصب رئیس ستاد مشترک و نیز وزیر جنگ را داشته باشد. جماعتی عظیم ابتدا از هواداران جبهه ملی و سپس نهایتاً از کمونیست‌های حزب توده به خیابان‌ها ریختند و با ارتش به زد و خورد پرداختند و پس از سه روز خون و خونریزی، شاه مجبور شد نه فقط مصدق را به پست خود فراخواند، بلکه مقام وزارت جنگ را نیز به او بدهد.

یک روز پس از بحران، کاردان انگلیس شکایت کرد که شاه «دل و جرئت خود را از دست داده» با اینکه ارتش «انضباط» را حفظ کرده و تلفات کمتر از ۲۰ کشته و ۲۰۰ زخمی بوده است، اما دو روز بعد همان دیپلمات تأیید کرد که «بی‌نظمی‌ها در استان‌ها بسیار بیشتر از آنی بود که ما فکر می‌کردیم و اینکه مردم کنترل شهر اصفهان را در دست گرفتند و تعدد کشته‌ها در آنجا به ۲۰۰ نفر بالغ شده است.» او تأکید کرد که اینک به یک «کودتا نیاز است، چون خود بزرگ‌بینی مصدق در حال تبدیل به بی‌ثباتی روانی است و با او باید مثل یک کودک بهانه‌گیر و سرکش رفتار شود.» او همچنین تأکید کرد که سفیر آمریکالی هندرسون، اینک تصدیق می‌کند که «فقط یک کودتا» قادر به نجات ما از این وضعیت است. «مصدق چنان از توده‌های مردم به عنوان منبع قدرت خود تعریف می‌کند که من می‌ترسم جانشینان وی نتوانند او را از طرق قانونی معمول برکنار کنند.» تا آن مقطع، هندرسون مانند اکثر اعضای دولت ترومن، از کاربرد فشارهای اقتصادی و وسایل قانونی برای حذف مصدق حمایت می‌کرد.

روز پس از کشتار ۳۰ تیر ۱۳۳۱، وزارت جنگ انگلیس به وابسته نظامی خود در تهران تلگرافی فرستاد که تحقیقات فوری زیر را انجام دهد: روحیه نیروهای مسلح، وفاداری آنها در صورت «برخورد شدید بین شاه و دولت مصدق» توانایی آنها برای انجام یک کودتا و رهبران احتمالی کودتا، وابسته نظامی که قبلاً گزارش داده بود یونیفورم پوش‌های ارتشی چنان مورد تفر هستند که مردم در خیابان به رویشان آب دهان می‌اندازند، فی‌الوقت چهار رهبر احتمالی برای کودتا را مطرح کرد که در میان آنها ژنرال فضل‌الله زاهدی نیز بود. او با حالت دل‌داری اشاره کرد که سیاست مصدق برای کوتاه کردن نفوذ نظامیان و بازنشسته کردن ۱۳۶ افسر ارشد باعث ناخشنودی افسران ارشد ارتش شده است.

او همچنین تأکید کرد که «کودتا باید به نام شاه انجام شود.» کسانی که با گزارشات وابسته نظامی آشنا بودند، نیازی به توضیح بیشتر نداشتند. شاه از

هنگامی که به سلطنت رسیده بود با وسواس فراوان به بهسازی نیروهای مسلح همت می‌گمارد بیش از آنی که پدرش این کار را می‌کرد. او علاقه شخصی به تمام موضوعات نظامی شامل بازرسی، لباس فرم، باادگان و مانورهای جنگی داشت؛ برای افزایش مخارج نظامی و تسلیحات مدرن فشار می‌آورد، با دقت فراوان مراقب انتصابات عالی در وزارت جنگ، ستاد مشترک، ارتش، ژاندارمری، شهریانی و اطلاعات ارتش بود و مهمتر از همه شخصاً به ارتقاء درجه افراد بالاتر از سرگرد خصوصاً در تیپ‌های تانک زرهی نظارت دقیق داشت. ظاهراً چنین تیپ‌هایی برای هرگونه تلاش کودتا چه به مخالفت یا طرفداری از شاه نقش اساسی داشتند. سفارت آمریکا اشاره کرد که پس از کشتار تیر ۱۳۳۱، شاه همچنان از «وفاداری» شخصی اکثر افسران برخوردار است، هر چند که قدرت انتصاب‌های مهم را از دست داده و دیگر گزارشات هفتگی از ستاد مشترک، شهریانی، ژاندارمری و اطلاعات ارتش دریافت نمی‌کند.

آماده برای کودتا

امید انگلیس برای کودتا با انتخاب آیزنهاور در آبان ۱۳۳۱ افزایش زیادی پیدا کرد. دولت جدید برخلاف سلف خویش، هیچ تردید یا شرمساری در سقوط دولت‌ها و اینکه طرفدار شرکت‌های نفتی شناخته شود نشان نداد. علاوه بر این آشنایی شخصی با ایران نیز در این قضیه دخیل بود، چون جان فوستر دالس وزیر خارجه و برادرش آلن دالس، رئیس سیا، شرکای درازمدت یک بنگاه حقوقی بودند که نمایندگی AIOC را در آمریکا داشت.

آیزنهاور سه هفته پس از انتخاب و پنج هفته قبل از شروع به کار، با اتوئی اندن وزیر خارجه چرچیل ملاقات کرد تا درباره «قضیه ایران» بحث کنند. یک هفته بعد M۶ همان قضیه را در لندن با کمیت روزولت رئیس سیا در امور خاورمیانه دنبال کرد. آیزنهاور به محض اینکه سوگند ریاست جمهوری را ادا کرد، ادن را به کاخ سفید دعوت کرد تا «روش‌های ابتکاری‌تر» برای حل مشکل پیدا کنند. طبق سند ویلبر، این مسئله به سیا و M۶ چرخ سبزی داد تا «جنگ عادلانه» را آغاز کنند. انگلستان با یک نقشه کلی به نام عملیات چکمه آمد، آمریکایی‌ها با یک پروژه که در سال ۱۹۴۸ علیه حزب توده با نام بدامن شروع کرده بودند آمدند، دو برنامه با هم ادغام شده و به تراژیکس تغییر یافت. آنها ابتدا دفتر مرکزی را در لندن، سپس در قبرس و با وسایل ارتباطی خوب به انگلیس و ایران مستقر ساختند. برنامه‌های نهایی را چرچیل در ۱۰ تیر ماه و آیزنهاور در ۲۰ تیر امضا کردند. روزولت بدون هرگونه اطلاعی از ایران قدیم و شناخت اندکی از ایران کنونی به «فرماندهی میدان» منصوب گشت؛ او می‌توانست به ایران سفر کند بدون اینکه شناخته شود. به عنوان یک آمریکایی دسترسی راحت به سفارت آمریکا داشت و به عنوان نوه تئودور روزولت و برادرزاده فرانکلین روزولت، شاه به سخنان او به منزله نظر رئیس جمهور آمریکا گوش فرامی‌داد.

نقش انگلیس در کل جریان بسیار ارزشمند بود. اول آنکه آدم‌های وارد به امور ایران داشت. از جمله آنها لین پیمان دیپلمات منزوی مسئول میز ایران بود که از اواخر دهه ۱۳۱۰ و وزارت خارجه کار می‌کرد. در سال ۱۳۳۱ شاه اظهار شکایت کرد که پیمان شخصاً

توطئه کنار گذاشتن پدرش از سلطنت در ۱۳۲۰ را رهبری کرده بود. در بین سایرین نورمن دربی شایر بود که یک آدم کهنه کار M۶ مسلط به زبان فارسی و در اکثر سال‌های جنگ جهانی دوم در ایران حضور داشت؛ سرهنگ جفری ویلر که از ابتدای دهه ۱۳۰۰ در داخل و خارج ایران بسر می‌برد و مفسر و مترجم اصلی مذاکرات نفتی اخیر بود؛ روبین زاهنر وابسته مطبوعاتی و متخصص در زبان‌های شرقی و اخلاق شد و البته پروفسور لمبن در لندن که همچنان پافشاری می‌کرد که مصدق باید سرنگون شود. وودهاوس رئیس M۶ در تهران، متخصص امور ایران نبود، اما تجربه اسرارآمیز و پرهیجانی از جنگ داخلی یونان داشت.

دوم آنکه انگلیس شبکه غیررسمی در درون نیروهای مسلح داشت. این شبکه که تاریخ آن به جنگ جهانی دوم برمی‌گشت از افسران محافظه‌کار عمدتاً از خانواده‌های اشرافی تشکیل می‌شد: ژنرال حسن ارفع، سرتیپ‌تمور ختیار، سرهنگ هدایت‌الله گیلان‌شاه و مهمتر از همه، سرهنگ حسن اخوی که برای سال‌ها رئیس اطلاعات ارتش بود. این شبکه عمدتاً از طریق حسن اخوی اعضای خود را ارتقا می‌داد و چپ‌ها را از پست‌های حساس کنار می‌گذاشت و انگلیس را از موضوعات نظامی، به ویژه گرایش سیاسی افسران همکار خود مطلع می‌ساخت بنابراین M۶ «پرونده اسم و رسم داری» از نظامیان جمع‌آوری کرد که بسیار کارگشا بود، چیزی که جایش شدیداً در سیا خالی بود. طبق نظر ویلبر، اکثر تدارکات و آماده‌سازی M۶ و سیا در لندن صرف بررسی این گزارشات شخصیتی شد. یک درس روشن که ویلبر از کل ماجرا گرفت این بود که اگر سیا بخواهد چنین کودتاهایی در جای دیگر به اجرا درآورد، ابتدا باید زندگینامه نظامیان را گردآوری کند. به بیان دیگر، اطلاعات شخصی مفصل از هر آنچه کم‌اهمیت و پیش پا افتاده است جمع‌آوری کند تا دقیقاً بداند «این افسر چه کسی است، چه چیز او را به همکاری وامی‌دارد، دوستانش چه کسانی هستند و غیره.»

سوم آنکه، انگلیس در سطوح بالا «دوستانی» داشت: ارنست پرون، دوست کودکی شاه از سویس (پرون داتما در قصر سلطنتی زندگی می‌کرد)، سلیمان بهبودی، رئیس تشریفات دربار، شاپور رپورتر یک زرتشتی از دهلی که به عنوان رایزن سفارت هند در تهران کار می‌کرد و خبرنگار ویژه تایمز لندن و معلم انگلیسی ملکه تریا بود (پس از کودتا به لقب نایب مفتخر گردید)، آیت‌الله محمد بهبهانی و انگشت‌نما از همه سیدضیاطباطی رئیس حزب اراده ملی علنا طرفدار انگلیس. سیدضیا در سال ۱۲۹۸ زندگی سیاسی خود را به عنوان روزنامه‌نگار انگلوفیل شروع کرد، در کودتای ۱۳۰۰ مشارکت داشت و مدت کوتاهی قبل از تبعید رضاشاه نخست‌وزیر شد. از ۱۳۲۰ به این طرف، سفارت انگلیس اغلب برای نخست‌وزیر شدن او فشار می‌آورد، اما شاه که از جاه‌طلبی‌های او هراس داشت مانع می‌شد. اما در ۱۳۳۲ شاه جلسات هفتگی با او داشت و عمدتاً می‌خواست از دیدگاه‌های طرفدار انگلیسی او سر درآورد.

چهارم آنکه انگلیس تماس‌های کمتر مشهود اما

محاکمه علنی

مصدق به یک شرمساری برای حکومت تبدیل شد به جای اینکه دادگاه نظامی مصدق را محاکمه کند او موفق شد دادگاه را به محاکمه بکشد